

Bassam Tariq: The beauty and diversity of Muslim life

زیبایی و تنوع زندگی مسلمانان



بسام طریق یک وبلاگ نویس، فیلمساز، و یک قصاب گوشت حلال است - اما یک موضوع مشترک در کارهایش وجود دارد: این شادی در تنوع، انسانیت از تجارب فردی او هست. در این گفتمان جذاب، او بخشی از فیلمش به نام "این پرندگان راه می روند" و تصاویر را از تورش در ۳۰ مسجد در ۳۰ روز را به اشتراک می گذارد- و به ما پیچیدگی زیبا درون همه مان را یادآور می شود.

[لینک سخنرانی ارائه شده در سال ۲۰۱۴](#)

<p>I'm a blogger, a filmmaker and a butcher, and I'll explain how these identities come together.</p>	<p>من یک وبلاگ نویس، فیلمساز و قصاب هستم، و توضیح خواهم داد که چگونه این هویتها دور هم گرد آمدند.</p>
<p>It started four years ago, when a friend and I opened our first Ramadan fast at one of the busiest mosques in New York City. Crowds of men with beards and skullcaps were swarming the streets. It was an FBI agent's wet dream. But being a part of this community, we knew how welcoming this space was. For years, I'd seen photos of this space being documented as a lifeless and cold monolith, much like the</p>	<p>از چهار سال پیش شروع شد، هنگامی که من و دوستم اولین روز ماه رمضان را در یکی از شلوغ ترین مساجد نیویورک افطار کردیم. جمعیت مردان ریش دار کلاه بر سر که در خیابان موج می زدند. شاید کابوس یک ماموراف بی ای باشد. اما بعنوان عضوی از این جامعه، ما می دانستیم که چقدر این فضا پذیرای ماست. برای سالها، دیده بودم که تصویری از این مکان به عنوان جایی سرد و بدون روح</p>

<p>stereotypical image painted of the American Muslim experience.</p>	<p>ثبت شده بود که بیشتر شبیه به تصاویر کلیشه ای نقاشی از مسلمان آمریکایی بودند.</p>
<p>Frustrated by this myopic view, my friend and I had this crazy idea: Let's break our fast at a different mosque in a different state each night of Ramadan and share those stories on a blog. We called it "30 Mosques in 30 Days," and we drove to all the 50 states and shared stories from over 100 vastly different Muslim communities, ranging from the Cambodian refugees in the L.A. projects to the black Sufis living in the woods of South Carolina. What emerged was a beautiful and complicated portrait of America. The media coverage forced local journalists to revisit their Muslim communities, but what was really exciting was seeing people from around the world being inspired to take their own 30-mosque journey. There were even these two NFL athletes who took a sabbatical from the league to do so.</p>	<p>و از این دید کوتاه نظرانه بسیار نا امید بودم. من و دوستم یک فکر احمقانه کردیم: بگذار هر شب ماه رمضان را در یک مسجد و ایالت مختلف افطار کنیم و داستان آن را در وبلاگمان بنویسیم. و اسم آن را گذاشتیم "سی مسجد و سی روز" و ما به همه پنجاه ایالت سفر کردیم و داستان بیش از پیش از ۱۰۰ جامعه مختلف مسلمانان را به اشتراک گزاردیم، اعم از پروژه پناهندگان کامبوجی در لس آنجلس تا صوفیان سیاه پوستی که در جنگل های کارولینا جنوبی زندگی می کنند. آنچه بدست آمد تصویر زیبا و پیچیده ای از آمریکا بود. پوشش خبری باعث شد که خبرنگاران محلی از جوامع مسلمانان بازدید دوباره ای داشته باشند، اما آنچه که واقعا هیجان انگیز بود دیدن مردمی از سراسر جهان بود که الهام گرفتند تا سفر ۳۰ مسجد خودشان را انجام دهند. همچنین دو ورزشکار راگی از حضور خود از بازی روز شنبه در لیگ گذشتند تا اینکار را بکنند.</p>
<p>And as 30 Mosques was blossoming around the world, I was actually stuck in Pakistan working on a film. My codirector, Omar, and I were at a breaking point with many of our friends on how to position the film. The movie is called "These Birds Walk," and it is about wayward street kids who are struggling to find some semblance of family. We focus on the complexities of youth and family discord, but our friends kept on nudging us to comment on drones and target killings to make the film "more relevant," essentially reducing these people who have entrusted us with their stories into sociopolitical symbols. Of course, we didn't listen to them, and instead, we championed the tender gestures of love and</p>	<p>و به همین ترتیب ۳۰ مسجد در سراسر دنیا گسترش یافت، من در واقع در پاکستان روی یک فیلم کار می کردم. همکارم عمر و من همراه با تعدادی از دوستانمان در نقطه تلاقی کاری مان درباره اینکه چگونه فیلم را ارائه دهیم بودیم. نام فیلم "این پرندگان راه می روند" بود و درباره کودکان خیره سر خیابانی بود که در ایجاد ارتباط با خانواده هایشان مشکل دارند. ما روی پیچیدگی اختلافات بین نوجوانان و خانواده هایشان تمرکز کرده بودیم، اما دوستان مان دائما از ما میخواستند که مضامینی در رابطه با پهپادها و قتل های هدفمند در فیلم بگنجانیم تا فیلم "جذاب تر" شود، اساسا برای حذف افرادی که با نماد های سیاسی موضوعات شان را به ما ارائه داده بودند. البته، به آنها توجه نکردیم، و در عوض، ما از رفتار مهربانانه عشق و</p>

<p>headlong flashes of youth. The agenda behind our cinematic immersion was only empathy, an emotion that's largely deficient from films that come from our region of the world.</p>	<p>درخشش بی پروای جوانی در این فیلم دفاع کردیم. در پس این فیلم هدف ما تنها غوطه ور شدن در همدلی بود، احساس کمبود آن بطور گسترده ای در فیلم هایی که در درباره دین ما در سراسر جهان تولید میشود وجود دارد.</p>
<p>And as "These Birds Walk" played at film festivals and theaters internationally, I finally had my feet planted at home in New York, and with all the extra time and still no real money, my wife tasked me to cook more for us. And whenever I'd go to the local butcher to purchase some halal meat, something felt off.</p>	<p>و فیلم " این پرندگان راه می روند" در فستیوال و سینماهای بین المللی به نمایش درآمد، عاقبت من به خانه ام در نیویورک برگشتم، و با تمام وقت اضافی که داشتم و هنوز پولی کسب نکرده بودم، همسرم از من خواست که بیشتر برای خودمان آشپزی کنم. و هر گاه که به قصابی محله برای خرید گوشت حلال می رفتم چیزی را احساس می کردم.</p>
<p>For those that don't know, halal is a term used for meat that is raised and slaughtered humanely following very strict Islamic guidelines. Unfortunately, the majority of halal meat in America doesn't rise to the standard that my faith calls for. The more I learned about these unethical practices, the more violated I felt, particularly because businesses from my own community were the ones taking advantage of my orthodoxy. So, with emotions running high, and absolutely no experience in butchery, some friends and I opened a meat store in the heart of the East Village fashion district. (Laughter) We call it Honest Chops, and we're reclaiming halal by sourcing organic, humanely raised animals, and by making it accessible and affordable to working-class families. There's really nothing like it in America. The unbelievable part is actually that 90 percent of our in-store customers are not even Muslim. For many, it is their first time interacting with Islam on such an intimate level.</p>	<p>برای کسانی که نمی دانند گوشت حلال چیست بگویم که این دستورالعمل های بسیار سخت اسلامی برای ذبح همراه با شفقت حیوانات است. متأسفانه، بیشترین گوشت حلال در آمریکا با استانداردهای مذهب من مطابقت ندارد. هر چه بیشتر در مورد این شیوه غیر اخلاقی یادگرفتم، بیشتر احساس بی رحمی کردم، به ویژه به دلیل تجارت در جامعه که من به آن متعلق هستم آنها از مذهبی بودن من سوء استفاده می کردند. بنابراین، با احساسات بسیار زیادی که داشتم، و مطلقاً هیچ تجربه ای در مورد قصابی نداشتم، من و چند تا از دوستانم یک فروشگاه گوشت در قلب منطقه East Village باز کردیم. ما نام آن را Honest Chops (گوشت صداقت) گذاشتیم، و مدعی هستیم که گوشت حلال ارگانیک، که حیوان با شفقت پرورش داده شده را تامین کرده و آنها را با قیمتی مناسب در دسترس خانواده های طبقه کارگر قرار می دهیم. واقعاً در آمریکا چیزی شبیه به این وجود ندارد. بطور باورنکردنی ۹۰ درصد از مشتریان فروشگاه ما حتی مسلمان نیستند. و برای خیلی از آنها، این اولین باری است که با مسلمانان در این سطح از صمیمیت تعامل می کنند.</p>

So all these **disparate** projects -- are the result of a **restlessness**. They are a **visceral** response to the businesses and **curators** who work hard to **oversimplify** my beliefs and my community, and the only way to **beat** their machine is to play by different rules. We must fight with an inventive approach. With the trust, with the access, with the love that only we can bring, we must **unapologetically** reclaim our beliefs in every moving image, in every cut of meat, because if we **whitewash** our stories for the **sake of mass appeal**, not only will we fail, but we will be **trumped** by those with more money and more resources to tell our stories. But the call for creative courage is not for **novelty** or relevance. It is simply because our communities are so damn unique and so **damn beautiful**. They demand us to find **uncompromising** ways to be **acknowledged** and respected. Thank you.

خُب همه این پروژه ها **متفاوت** — نتیجه بی قراری هستند . آنها واکنشی **درونی** به تجارت و **متصدیانی** هست که به سختی تلاش می کنند تا اعتقادات و جامعه من را **ساده انگاری** کنند، و تنها **راه مقابله** با ماشین آنها بازی با قواعد متفاوت هست .

ما باید با رویکردی جدید بجنگیم .با اعتماد، با در دسترس قرار دادن ، با عشقی که ما تنها می توانیم بیاوریم، باید بدون **هیچ عذری** اعتقادات مان را در هر فیلم و هر برشی که به گوشت می زنیم باز پس بگیریم، چرا که اگر ما به خاطر **جلب رضایت عمومی** موضوعات مان را **توجیه کنیم**، نه تنها شکست خواهیم خورد، **مغلوب آنهایی خواهیم شد** که پول و منابع بیشتری برای گفتن داستانهایمان دارند . اما این فراخوانی برای ایجاد **خبر** و یا ارتباطات نیست .خیلی ساده زیرا جوامع ما بطور **بسیار** منحصر بفردی زیبا هستند .آنها خواهان آن هستند که ما شیوه **قاطع**ی برای **تصدیق** و **تکریم** بیابیم .سپاسگزارم.

دیگر سخنرانی ها در [سایت](#) :

- ❖ [به جای فیزیوتراپی بازی کنید- کاسمین میهایو](#)
- ❖ [مهمترین عامل موفقیت شرکت های نوپا- بیل گراس](#)
- ❖ [حریص بمان، دیوانه بمان- استیو جابز](#)
- ❖ [معجزه های پنهان هستی-لویی شوارتز](#)
- ❖ [نتایج یک تحقیق ۷۵ ساله در مورد شادی- رابرت والدینگر](#)
- ❖ [چطور بازوی یک نفر دیگر را با مغز خود کنترل کنیم؟-گریگ گیج](#)
- ❖ [با هم اما تنها- شری ترکل](#)

- ❖ راهی ساده برای ترک عادات بد- چودسان بروئر
- ❖ لباس هایتان را نخرید، دائلود کنید- دنیث پلگ
- ❖ سفر به یک موزه عجیب – آمییت سود
- ❖ چطور به انسان های ماشینی تبدیل شدیم؟- امبر کیس
- ❖ چطور در رسانه های اجتماعی جلب توجه بکنیم؟- آکس اهاتین
- ❖ آیا زمان انقلاب یادگیری فرا رسیده؟- سر کن رابینسون
- ❖ یک ایده جالب برای جلسات کاری- نیلوفر مرچند
- ❖ چرا معمولا رژیم های غذایی موثر نیستند؟- ساندرآ آمادت
- ❖ رهبران بزرگ و شرکت های موفق چگونه عمل می کنند؟- سایمون سینک
- ❖ چرا زنان زود عقب نشینی می کنند؟- شریل سندبرگ
- ❖ مشکلات ایرانی- آمریکایی بودن- ماز جبرانی
- ❖ من یسر یک تروریست هستم- زک ابراهیم
- ❖ دنیای متفاوت ما - درک سیور
- ❖ فقط ده دقیقه تمرکز- اندی بادیکامپ
- ❖ هدف هایمان را به دیگران بگوئیم یا نه؟- درک سیور
- ❖ آقا و خانم گیتس
- ❖ شگفتی های اقیانوس- دیوید گالو
- ❖ بعد از موفقیت- ریچارد جان
- ❖ پرسش هایی بزرگ در مورد جهان- استیون هاوکنینگ
- ❖ آیا مدارس خلاقیت را می کشند؟- سر کن رابینسون

- ❖ [یک کلمه جادویی برای بهبود روابط- لورا تریس](#)
- ❖ [فرمول خوشبختی : چطور خوشبین باشیم؟ - شان آکر](#)
- ❖ [آیا شما انسانید؟- زی فرانک](#)
- ❖ [چطور عادت‌های را وارد زندگیمان کنیم یا عادت‌های را ترک کنیم؟- مت کاتس](#)
- ❖ [اینترنت، حس ششم دیجیتال انسان- پتی مائس](#)
- ❖ [۵ راه برای کشتن رویاهایتان - بل پیرو](#)
- ❖ [هشت راز موفقیت بعد از ۷ سال تحقیق-ریچارد جان](#)
- ❖ [چطور صحبت کنیم تا مردم علاقه مند به شنیدن شوند؟- جولین ترژر](#)
- ❖ [زندگی کردن و رای محدودیت‌ها - امی یوردی](#)
- ❖ [زبان بدن شما، هویت شما را شکل می‌دهد- امی کادی](#)
- ❖ [راز شاد زیستن - دن گیلبرت](#)